

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد
بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Social

اجتماعی

دیپلوم انجنیر خلیل الله معروفی
برلین، سوم اکتوبر ۲۰۰۹

ضمن سفر های بیشمار از کران تا کران ایران، آشنائی با مردم و فرهنگ آن سامان دست داد. هر شهری را دیدم و آثار و آبدات تاریخی آن را از نظر گذشتاندم. بیشترین مصروفیتم در ایران مگر تماس با هموطنان حقیر و فقیرم در آنجا بود، که از کد یمین و عرق جبین پولی بدست آورده وسائل امرار معاش چوچ و پوچ خود را فراهم میکردند. این انسانان زحمتکش و باغیرت، که عار داشتند از جائی کمکی بدست آرند، آزاده و سر بلند زیستند.

با وجودی که از برکت ملیونها افغان زحمتکش و کم توقع چرخهای اقتصادی آن کشور بدوران آمده و صدها و هزاران دستگاه و ساختمان و سرک و پارک و فابریک و غیره به یمین همت و مساعی شباروزی آنها آباد گردید، این مهمانان ناخوانده مع الاسف مورد بی مهری چندگانه قرار میگرفتند. این مهمانهای بی آزار که از بد حادثه بدانجا پناه آورده بودند، با وجود همه جانفشانی ها و خدمات بی مثال، هم مورد اذیت و آزار رژیم ددمنش آخوندی و دستگاههای اوباش آن قرار میگرفتند و هم مورد بی مهری مردم آن سامان.

بنده مسکین در چار دانگ ایران به سرنوشت این هموطنان کم بخت و پناهندگان بی پناه ما، علاقه گرفت و چون هیچ کمک دیگری ازش ساخته نبود، لاقل دردهای جانکاهشان را یادداشت کرد. حاصل این یادداشت ها دفترست، که "دفتر خاطرات ایران" اش مسمی ساخته ام. زمانی در سایت "افغان جرمن آنلاین" به نشر این خاطرات مبادرت ورزیده و هفده قسمت آن را در آنجا نشر کردم. اینک که پورتال "افغانستان آزاد – آزاد افغانستان" الله الحمد در اختیار ماست، میکوشم تمامی این خاطرات را از طریق همین صفحه باوقار و مبارز تقدیم هموطنان ارجمندم نمایم. در اول همان هفده قسمت را که در سایت "افغان جرمن آنلاین" منتشر ساخته بودم، تقدیم کرده و سپس متباقی قسمت ها را عرضه خواهم کرد. آرزومندم که ضمن پیشکش کردن این خاطرات، شمه ای از دردهای بیگران هموطنان مظلوم را در ایران منعکس ساخته بتوانم.

درختی باید بی شاخ و برگ گردد تا

سایه ای فراهم آید

درختان بید را پوست از سر میکنند تا

آتشی افروزند و چائی (۱) درست کنند

(دفتر خاطرات ایران)

(برگ چارم)

انسانها بعضاً چقدر ناعاقبت اندیش اند و بر طبیعت و محیط زیست خود چقدر جفا روا میدارند؟؟؟؟
امروز جمعه سوم سنبله است و به زیارت "امامزاده داوود" در شمال تهران آمده ام. در طول راه صحنه های عجیب و غریب و رقتباری از نظرم گذشت، که از همه اول تر کارروائیهای انسانهای بی پروا و جفاکار بر طبیعت،

توجهم را جلب کرد. راه طولانی مارپیچی که از پای کوه تا دل آن کشیده شده و از صدها خم و پیچ عبور میکند، مشرف بر دره های سرسبز و نقاط بیشه مانندی است، که در مسیر جریان آب قرار گرفته اند، عیناً بمانند دره های شاداب و بهشت آسای وطنم، ولی با مقیاسی بمراتب کوچکتر و محدود تر. آن ابهت کوه ها، آن پهنای دره ها و آن خروش رودخانه ها، درینجا سراغ شده نمیتواند، ولی با آن هم بحیث کاپی و مینوت درجه چندم آن قابل وقع است، که گفته اند "پلداره کباب، بی پله دود کباب" یا "آخوند ته شوروا هم دیر دی". من با همین "کم" اینجا، "کرم" افغانستان عزیز" را زیر نظر گرفته و با همین "گنجشک در دست" یاد "باز بلند پرواز" وطن کرده و در ستایش همین اندک، "یاد بسیار" میهن را مینمایم.

از برکت مایع گرنامه و ماده حیات بخشی که "آب" اش خوانده اند، در دل کوهها و در عمق دره ها، زندگی و شادابی میسر گشته، درخت و نبات و خرمی پدید آمده و نمائی نمایان گردیده است، که دیده زیبا پسند انسان را میمنت میبخشد و دلهای آدمیزادگان را فرحت. چه بسا که اولاد آدم در طلب و جست و جوی همین فرحت و نزهت، خود را به دل کوهها میسرسانند و در مجاورت و سایه نبات نبات، به عشرت می نشینند. بر لب آب روان و زیر سایه درختان، بساط می افکنند و ساعاتی را با دوستان و همدمان بشادی بسر میبرند.

اما ای کاش فرزندان آدم با تمتع ازین نعمتها، شکر و سپاس بجا آرند و در حفظ و ابقای طبیعت و محیط ماحول خویش، سعی بلیغ نمایند و در فکر خشنودی نسلهای بعدی هم باشند. انسان مگر بسیار ستمگر و ناسپاس و به اصطلاح کلام خدا "ظلام" و "کفور" (۲) است و برای ارضای لحظه های آبی، نعمتهای آبی را برباد میدهد!!!!!! جمعی از جوانان را دیدم، که زور شباب و قوت بازوی خود را در شکست و ریخت درخت و نبات نشان میدهند. دو شاخ بزرگ درخت بید را از بُن کنند و مُوازی به هم بر صخره ای تکیه داده و شاخچه های بی شمار این نبات بی زبان را بی جان کرده، بمانند نوباوگان از مادر درخت جدا ساخته و بر همان دو شاخ بزرگ انباشتند و از آن چتری ساختند، تا در زیر سایه سردش ساعتی چند بیاسایند. آنان در فکر این نیستند، که عیش چند ساعتۀ شان به حیات چند ساله دختران درخت خاتمه میدهد و باز آیا مادر درخت موقع و توان آن را به دست خواهد آورد، تا فرزندان دیگری را از عروق و شراین خود بدر آورده و شاخ و شاخچه هائی بسازد؟

دسته ای دیگر را دیدم، که پوست از تن درختان بید بیرون می آوردند، تا در گوشه ای انباشته آتش افروزند و چائی و چلمی از آن بسازند، آتش و شوربائی ببزند و عطش شکم بی هنر. پیچ پیچ خود را فرو نشانند. اینان نمیدانند و شاید نمیخواهند بدانند، که پوست درخت به مثابه جامه و لباس، درخت را در برابر خشونت گرما و سرما و آفات، نگهدارند و چون این جامه را برگند و بدرکنند، درختان علیل و بیمارگردند و آهسته آهسته بخشکند و بپوسند و نابود گردند.

درختان بسیار را دیدم که بر ایشان چنین جفائی رفته و زندگی از ایشان رفته رفته گرفته میشود، چوبی خشک میگردند در مسیر باد و باران و حشرات، میپوسند و نشانی از ایشان نمیماند.

آیا نسل امروزی، که تا این حد به "هوشیاری" و "آگاهی" خود غره گشته است، فکر نمیکند که ثمره صدها سال خون دل گذشتگان را و نتیجه قرنهای زحمت طبیعت و آب و خاک را بخاطر عیشی گذران، بباد میدهند؟؟؟؟ گذشتگانی را که به "بی شعوری" و "بی خردی" و "ناآگاهی" اینهمه سرزنش و ملامت میکنیم، این همه نعمات را بما به ودیعه گذاشته اند و ما در "عالم شعور" و "آگاهی سرشار"، در پی نابودی آنیم. تا چند اینقدر بی انصافی و تا کی این همه ظلم و ستم بر طبیعت؟؟؟؟ مگر نمیدانیم که آیندگان هم بر ما حقی دارند و میخواهند بمانند ما از طبیعت

سالم برخوردار باشند؟ طبیعت و عالم ماده نیز بر ما حقی دارند و ما لا اقل بخاطر بقای خود، باید در حفظ و صیانتشان بکوشیم.

آیا گوش ناشنو بنی آدم به ناله و نُدبۀ طبیعت و نبات و درخت بدهکار است؟؟؟؟ آیا دل انسان بر عالم نباتات، که به مانند ما جاندارانند، هیچ میسوزد؟؟؟ آیا پاداش این همه نعماتی که طبیعت به ما ارزانی داشته و میدارد، نابودی آنست؟؟؟؟ چه کسی حاضر است به این سؤالات درخت و نبات و گیاه، منصفانه پاسخ گوید؟؟؟؟

ساعت ۱۱ صبح ۲۵ آگست ۱۹۹۵، مسیر راه تهران - امامزاده داوود (در سرویس)

توضیحات :

- ۱ - در کلام گفتاری ایرانیان "چای" را "چائی" تلفظ میکنند. (شرح عنوان)
- ۲ - "کفور" بر وزن "غفور و صبور و سمور" صیغۀ مبالغه از ریشۀ "کفر و کفران" است. پس "کفور" یعنی "بیحد ناسپاس و ناشکر". و "ظلام" (با تشدید لام) بر وزن "فعال" و "طباخ" و "طراح" و "خراط" و "خیاط" و "بزاز" و "نجار" ، یعنی "بی اندازه ظالم".